

نظریه الگوهای شناختی و مفاهیم واژگانی: بنیادها، سازوکارها و کاربردها

شادی انصاریان¹

پارسا بامشادی²

چکیده

زبان‌شناسی شناختی یکی از رویکردهای غالب در بررسی زبان به شمار می‌آید که در آن معنا از جایگاه کلیدی و کانونی برخوردار است. تازه‌ترین نظریه معنایی که در قالب این رویکرد ارائه شده است، نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی (به اختصار: مواش) از ایوانز³ (2006، 2007، 2009a، 2009b، 2010a، 2010b، 2013، 2015) است که نگاهی نو به فرآیند معناسازی و بازنمود معنایی دارد. در پژوهش حاضر این نظریه و مفاهیم بنیادین و سازوکارهای نظری آن بررسی و سویه‌های گوناگون آن واکاوی می‌شود. همچنین برخی از کاربردهای این نظریه در تبیین پرسمان‌های رایج در زمینه زبان-شناسی شناختی (همچون استعاره، مجاز و چندمعنایی) مطرح و در پایان نیز نقدهای وارد بر این نظریه به بحث گذاشته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: مفهوم‌های واژگانی، الگوهای شناختی، نظریه LCCM، زبان‌شناسی شناختی.

1- مقدمه

زبان‌شناسی شناختی که امروزه یکی از رویکردهای غالب در پژوهش‌های زبان‌شناسی به شمار می‌آید، معنا را در کانون توجه خود قرار داده و از این رو دارای شالوده و بنیاد معنایی است. تاکنون پژوهش‌های بسیاری در زمینه بررسی معنا با رویکرد شناختی انجام گرفته و الگوها و نظریه‌هایی چند نیز ارائه گردیده است. به تازگی نظریه جدیدی توسط ایوانز (2006، 2007، 2009a، 2009b، 2010a، 2010b، 2013، 2015) در چارچوب معناشناسی شناختی ارائه گردیده که می‌کوشد شیوه معناسازی در فرآیندهای تولید و درک معنا را الگوسازی کند. این نظریه را ایوانز «نظریه الگوهای شناختی و مفاهیم شناختی»⁴ نامیده

¹ - کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه رازی کرمانشاه ansarian.shadi@gmail.com

² - دانشجوی دکترای زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شهید بهشتی parsa.bamshadi@gmail.com

³ - Evans, V.

⁴ - Lexical Concepts and Cognitive Models (LCCM) Theory

است که از این پس آن را به اختصار «مواش» می‌نامیم. در ادامه این نظریه معرفی و بنیادها، سازوکارها و کاربردهای آن بررسی خواهد شد.

در ادامه مفاهیم بنیادین نظریه مواش و سازوکارهای معناسازی در این نظریه معرفی و بررسی می‌شود. سپس در مورد برخی از کاربردهای این نظریه که محک ارزیابی آن به شمار می‌آید بحث و پس از آن برخی نقدهای وارد شده به این نظریه ارائه می‌شود.

2- نظریه مواش: معرفی و بررسی

نظریه مواش نظریه‌ای پیرامون بازنمود واژگانی¹ و معناسازی² است. هدف این نظریه ارائه الگویی برای ماهیت معنای واژه‌ها (یعنی بازنمود واژگانی) و سازوکارهای آمیزش واژه‌ها (یعنی معناسازی) در ساخت واحدهای زبانی بزرگ‌تر (یعنی پاره‌گفتار) است. یکی از نگرش‌های کلیدی در این نظریه این است که واژه‌ها حامل معنا نیستند بلکه معنا چیزی است که به کل پاره‌گفتار مربوط است. کارکرد واژه‌ها این است که دسترسی ما به دانش دانش‌نامه‌ای³ (یعنی مخزن معنایی بزرگ و گسترده‌ای که در ذهن زبانوران انباشته شده است) را فراهم کنند. معنا حاصل فرایند تفسیر موقعیتی است که در آن یک پاره‌گفتار و بافت برون‌زبانی به ما می‌گوید کدام بخش از «ظرفیت معنایی»⁴ واژه‌ها را باید در فرآیند معناسازی فعال کرد. همه اطلاعات و دانشی که می‌تواند با یک واژه مرتبط باشد «ظرفیت معنایی» آن واژه نامیده می‌شود. نظریه مواش در پرتو پنج دستاورد چشمگیر در معناشناسی شناختی پرورش یافته است (ایوانز، 2009b: 28-41):

- (1) شناخت پیکرمند⁵: نخستین بار توسط لیکاف⁶ و جانسون⁷ (1980) این اصطلاح معرفی گردید. بر اساس شناخت پیکرمند ذهن آدمی و به ویژه سامانه مفهومی آن، تابع وضعیت و حالت بدن گونه بشر و ساختار عصبی و کالبدشناختی آن است. شناخت پیکرمند (یا به تعبیر بارسالو⁸ 2008) شناخت زمینه‌مند⁹ شالوده بازنمود معنایی در نظریه مواش است.
- (2) بازنمود معنایی¹⁰: یافته‌های اخیر در معناشناسی واژگانی شناختی¹¹ نشان می‌دهد که (1) چندمعنایی دارای سرشت مفهومی است، (2) واژه‌ها دارای گرایش‌های گزینشی‌اند (3) مقوله‌های دستوری دارای بنیاد معنایی‌اند. هر سه این یافته‌ها در نظریه مواش گنجانده شده است.

¹- lexical representation

²- meaning construction

³- encyclopedic knowledge

⁴- semantic potential

⁵- embodied cognition

⁶- Lakoff, G.

⁷- Johnson, M.

⁸- Barsalou, L. W.

⁹- grounded cognition

¹⁰- Semantic representation

¹¹- Cognitive Lexical Semantics

(3) معناشناسی دانش‌نامه‌ای¹: یافته‌های اخیر در زبان‌شناسی شناختی و به ویژه معناشناسی قالب‌محور² فیلمور³ (1985) و دستور شناختی⁴ لانگاکر⁵ (1987، 2008) گویای آن است که معنای واژه‌ها به مخزن بزرگ و پیچیده‌ای از دانش مفهومی متصل است. نظریه مواش میان بازنمود زبانی و بازنمود مفهومی تمایز می‌گذارد و بازنمود معنایی را مجموعه‌ای از این دو می‌داند.

(4) ماهیت نمادین دستور زبان: در زبان‌شناسی شناختی و به ویژه در دستور شناختی لانگاکر (1987، 2008) و دستور ساخت شناختی⁶ گلدبرگ⁷ (1995، 2006)، ساخت‌های دستوری نیز همانند واژه‌ها دارای سرشت نمادین‌اند. از این رو، دستور مجموعه‌ای از قواعد انتزاعی نیست که بر واژه‌ها اعمال می‌شود بلکه واژگان (ذهنی) و دستور بر روی یک پیوستار قرار دارند و هر دو واحدهای نمادین دوقطبی‌اند: قطب واجی و قطب معنایی.

(5) ماهیت کاربردبنیاد زبان: در زبان‌شناسی شناختی و به ویژه در دستور شناختی (لانگاکر، 1987، 2008) معنا در کاربرد و در بافت تحقق می‌یابد و تمایزی میان معنای جمله و معنای گوینده و در نتیجه تمایزی میان معناشناسی و کاربردشناسی نیست. نظریه مواش نیز معناسازی را کاربردبنیاد و موقعیت‌مند می‌داند.

ایوانز (2013: 22) نظریه مواش را نظریه‌ای درباره معناشناسی در دسترس⁸ نامید و آن را دارای چند اصل اصلی بنیادین می‌داند:

- بازنمودهای واژگانی، نقاط دسترسی به دانش دانش‌نامه‌ای‌اند.
- دانش دانش‌نامه‌ای ساختارمند است.
- دانش دانش‌نامه‌ای پویاست.
- دانش دانش‌نامه‌ای از اطلاعات بافتی جداست.
- هیچ مرز اصولی میان معناشناسی و کاربردشناسی وجود ندارد.

معناشناسی در دسترس رویکردی به بازنمایی معنایی است که ساختار معنایی به صورت جدا و مستقل از انباره دانش غیرزبانی که در ماهیت سامانه مفهومی (در ذهن آدمی) نهفته است، قابل درک نیست. این دانش غیرزبانی همان دانش دانش‌نامه‌ای یا دانش زمینه‌ای⁹ است.

نظریه مواش بر این پیش‌انگاره بنیادین تکیه دارد که دانش زبانی کاربردمحور است یعنی ساختار سامانه زبان وابسته به کاربرد واقعی زبان است و مستقیماً از آن نشات می‌گیرد. این دیدگاهی است که

¹ - encyclopaedic semantics

² - frame semantics

³ - Fillmore, C.

⁴ - cognitive grammar

⁵ - Langacker, R. W.

⁶ - Cognitive Construction Grammar

⁷ - Goldberg, A. E.

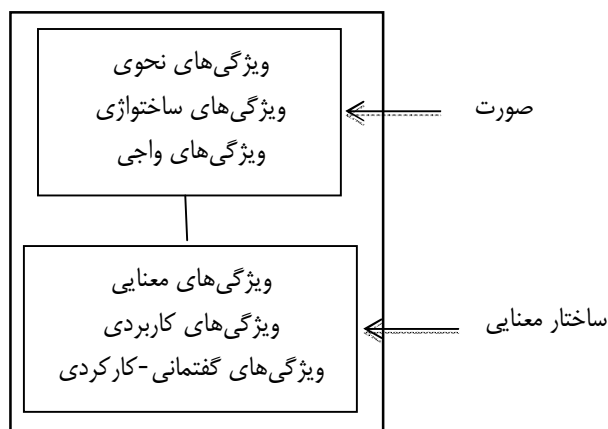
⁸ - access semantics

⁹ - background knowledge

کسانی همچون کرافت¹ (2000)، لانگاکر (2000) و تامسلو² (2003) نیز بر آن تاکید کرده‌اند. هدف از ارائه این نظریه این است که نشان دهد چگونه بازنمود معنایی به معناسازی موقعیتی می‌انجامد و از این رو یک رویکرد واقع‌گرایانه شناختی به معناسازی دارد. در بخش بعد مفاهیم کلیدی و بنیادین نظریه مواش ارائه و بررسی می‌شود.

2-1- مفاهیم بنیادین

در معناشناسی شناختی و پیرو آن در نظریه مواش، دانش زبانی سخنگویان مجموعه‌ای ساختارمند از واحدهای نمادین دانسته می‌شود. واحد نمادین ممکن است تکواژ، واژه، عبارت‌های اصطلاحی یا ساخت-های سطح جمله (همانند ساخت سببی) باشد. شکل زیر ویژگی‌های نهفته در یک واحد نمادین را نشان می‌دهد:



شکل 1- واحد نمادین (ایوانز، 2014)

دو سازه نظری بنیادین و کانونی در نظریه مواش، که نام نظریه نیز از این دو گرفته شده است، عبارتند از: مفهوم واژگانی³ و الگوی شناختی⁴. هر مفهوم واژگانی یک «بسته‌بندی» از اطلاعات در پیوند پیوند با یک صورت واجی است که به کمک زبان رمزگذاری شده است. همه اطلاعات و دانشی که می‌تواند با یک واژه مرتبط باشد «ظرفیت معنایی» آن واژه نامیده می‌شود. ظرفیت معنایی توده‌ای بی‌سامان از دانش نیست، بلکه ساختاریافته و سامان‌مند است. در نظریه مواش ساختارهای دانشی که ظرفیت معنایی هر مفهوم واژگانی را تشکیل می‌دهند، در قالب الگوهای شناختی سازمان‌دهی می‌شوند. از این رو، هر مفهوم واژگانی دسترسی ما به شمار زیادی از الگوهای شناختی را فراهم می‌آورد که هم دانسته-های جالفتاده همگانی و هم دانسته‌های ویژه فردی را در برمی‌گیرد. آن دسته از الگوهای شناختی که از

¹ - Croft, W.

² - Tomasello, M.

³ - lexical concept

⁴ - cognitive model

طریق مفهوم واژگانی در دسترس قرار می‌گیرند، نیمرخ الگوی شناختی¹ آن مفهوم واژگانی نامیده می‌شود. دسترسی به برخی از الگوهای شناختی مستقیم است، که آنها را الگوهای شناختی نخستین² می‌نامند و برخی دیگر دسترسی غیرمستقیم است که آنها را الگوهای شناختی دومین³ می‌خوانند.

مفهوم‌های واژگانی بازنمودهای ذهنی‌اند که گستره معناهای صورت واجی در پاره‌گفتارها را تعیین می‌کنند. از این رو میان مفهوم واژگانی و معنا (یعنی پدیداری و تجلی مفهوم واژگانی در پاره‌گفتارها که وابسته به بافت است) تمایز بنیادین وجود دارد. این تمایز را می‌توان مانند همان تمایزی دانست که در واج‌شناسی میان مفهوم انتزاعی واج و پدیداری واقعی آن، یعنی واج‌گونه، دیده می‌شود (ایوانز، 2009b: 71). در نظریه مواش معنا یک ویژگی پاره‌گفتار است اما بازنمودهای واژگانی انتزاع‌های ذهنی‌اند که بخشی از دانش زبانی فرد را تشکیل می‌دهند و او را توانا می‌سازند تا بتواند واژه را در بافت‌های گوناگون و در کاربردهای گوناگون به کار برد.

مفهوم‌های واژگانی چند ویژگی مهم دارند که عبارت است از:

- 1- مفهوم واژگانی یک جفت صورت- معنا است و در نتیجه مفهوم‌های واژگانی صورت‌ویژه محسوب می‌شود.
 - 2- گرچه مفهوم‌های واژگانی صورت‌ویژه‌اند اما هر صورت ممکن است با چندین مفهوم واژگانی مجزا در پیوند باشد که همان پدیده چندمعنایی است. از این رو مفهوم‌های واژگانی که با یک صورت یکسان در پیوندند را می‌توان در قالب یک شبکه معنایی نشان داد.
 - 3- هر مفهوم واژگانی یک نیمرخ واژگانی⁴ دارد که شناسه زیست‌سنجی⁵ آن به شمار می‌آید. نیمرخ واژگانی در خود دو گونه اطلاعات را دارد؛ یکی گرایش‌های گزینشی⁶ معنایی و دومی گرایش‌های گزینشی صوری یا دستوری.
 - 4- مفهوم‌های های واژگانی ساختار دوبخشی دارند. یعنی، از یک سو محتوای زبانی⁷ را رمزگذاری و از سوی دیگر دسترسی به محتوای مفهومی⁸ را فراهم می‌کنند.
- مفاهیم بنیادین نظریه مواش در جدول (1) زیر آمده است.

| اصطلاح | توصیف |
|---------------|---|
| سامانه زبانی | مجموعه‌ای از واحدهای نمادین سازنده یک زبان و روابط گوناگون میان آنها. |
| واحد نمادین | جفت قراردادی که شامل یک صورت واجی و یک عنصر معنایی است. |
| مفهوم واژگانی | عنصر معنایی که با صورت واجی در واحد نمادین جفت شده است. |
| محتوای زبانی | محتوایی که توسط مفهوم‌های واژگانی رمزگذاری می‌شود. این محتوا بسیار |

¹- cognitive model profile

²- primary cognitive model

³- secondary cognitive model

⁴- lexical profile

⁵- biometric identifier

⁶- selectional tendencies

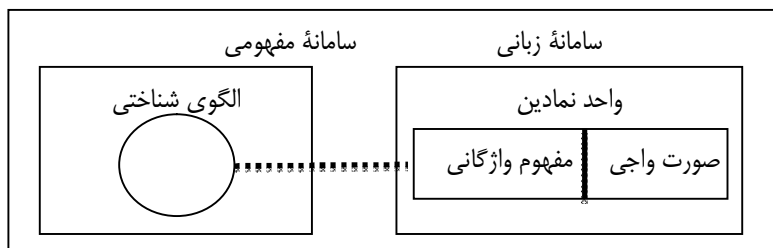
⁷- linguistic content

⁸- conceptual content

| | |
|--|-----------------------------|
| طرح‌واره‌ای است و می‌تواند مستقیماً در زبان رمزگذاری گردد. | |
| دانش غیرزبانی که از تجربه‌های ادراکی (یعنی تجربه حسی-حرکتی، درون‌یافت و تجربه ذهنی) به دست آمده است. | سامانه مفهومی |
| صورت بازنمودی دانش نهفته در سامانه مفهومی ما. | الگوی شناختی |
| ماهیت دانشی که توسط الگوهای شناختی رمزگذاری می‌شود. | محتوای مفهومی |
| نخستین زیرلایه‌ای که در معناسازی زبانی به کار گرفته می‌شود و از طریق واحدهای نمادین و الگوهای شناختی الگوبندی می‌گردد. | بازنمود واژگانی |
| بُعد معنایی بازنمودهای واژگانی که دربردارنده ساختار معنایی و ساختار مفهومی است. | بازنمود معنایی ¹ |
| آن بخشی از بازنمود معنایی که توسط سامانه زبانی رمزگذاری می‌شود. در نظریه مواش، ساختار معنایی توسط مفهوم‌های واژگانی الگوبندی می‌شود. | ساختار معنایی |
| آن بخشی از بازنمود معنایی که توسط سامانه مفهومی رمزگذاری می‌شود. در نظریه مواش، ساختار مفهومی توسط الگوهای شناختی الگوبندی می‌شود. | ساختار مفهومی |

جدول 1- مفاهیم بنیادین در نظریه مواش (ایوانز، 2013b: 28)

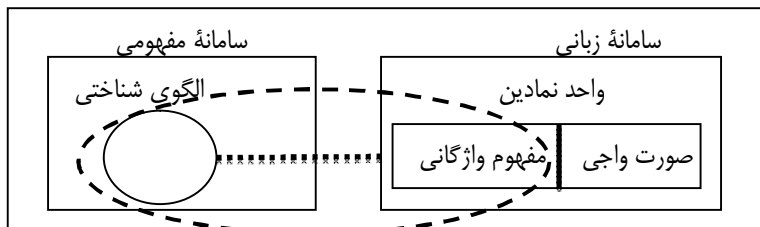
همان‌گونه که در تعریف‌های جدول بالا دیده می‌شود، نظریه مواش سامانه زبانی و سامانه مفهومی را در بنیاد از هم جدا و متمایز می‌داند و از این رو محتوای زبانی (که در قالب مفاهیم واژگانی رمزگذاری می‌شوند) و محتوای مفهومی (که در قالب الگوهای شناختی رمزگذاری می‌شوند) را از هم متمایز می‌کند که البته میان آنها پیوند برقرار است. شکل زیر این تمایز و پیوند را نشان می‌دهد.



شکل 2- رابطه میان سامانه‌های زبانی و مفهومی (ایوانز، 2009a: 28)

مفهوم واژگانی و الگوی شناختی روی هم‌رفته بازنمود معنایی را در نظریه مواش به وجود می‌آورند که در شکل زیر با بیضی نقطه‌چین نشان داده شده است:

¹ - semantic representation



شکل 3- باز نمود معنایی در نظریه مواش (ایوانز، 2009a: 28)

ایوانز به جای صورت واجی اصطلاح رسانگر¹ را به کار برده است زیرا صورت‌های واجی حامل و رساننده معنا است. همان‌گونه که گفته شد، هر واحدی نمادین متشکل از یک جفت رسانگر-مفهوم واژگانی است. رسانگر آن با نویسه‌های کوچک و مفهوم واژگانی آن با نویسه‌های بزرگ درون دوقلاب نشان داده می‌شوند، مانند:

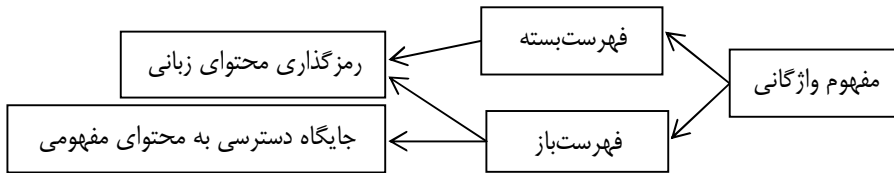
- | | |
|--------------------|-------------------------------|
| (1) a. vehicle | “France” |
| b. lexical concept | [FRANCE] |
| (2) a. vehicle | “NP kick (FINITE) the bucket” |
| b. lexical concept | [AN ANIMATE ENTITY DIES] |

محتوای مفهومی و محتوای زبانی به طور بنیادین با یکدیگر تفاوت دارند. محتوای زبانی که توسط مفهوم‌های واژگانی رمزگذاری می‌شود، ماهیت طرح‌واره‌ای دارد و کارکرد آن ساختار بندی است. در مقابل، محتوای مفهومی که توسط الگوهای شناختی رمزگذاری می‌شود، دربردارنده اطلاعات ادراکی غنی و پرجزییات است. مفاهیم واژگانی به دو دسته مفاهیم واژگانی فهرست‌بسته² و فهرست‌باز³ تقسیم می‌شوند. مفاهیم واژگانی فهرست‌بسته تنها محتوای زبانی را رمزگذاری می‌کنند و ماهیت طرح‌واره‌ای دارند. مفاهیم واژگانی فهرست‌باز افزون بر رمزگذاری محتوای زبانی، جایگاه‌های دسترسی نیز به شمار می‌آیند که برهم‌کنش میان محتوای زبانی و محتوای مفهومی را فراهم می‌آورند؛ یعنی افزون بر محتوای زبانی، دستیابی به جایگاه‌هایی از محتوای مفهومی را نیز برای ما فراهم می‌کنند. به بیان ساده‌تر، صورت‌های فهرست‌بسته همان واژه‌های قاموسی‌اند و صورت‌های فهرست‌باز همان واژه‌های دستوری یا نقش‌مندند. شکل زیر تفاوت میان این دو دسته از مفهوم‌های واژگانی را نشان می‌دهد:

¹ - vehicle

² - closed-class lexical concepts

³ - open-class lexical concepts



شکل 4- تمایز میان محتواهای در پیوند با مفهوم‌های واژگانی

در محتوای زبانی اطلاعاتی پیرامون گرایش‌های گزینشی هر مفهوم واژگانی نیز وجود دارد که تعیین‌کننده رفتار باهم‌آیی و هم‌ساختی آن مفهوم واژگانی است. این گرایش‌ها نشان می‌دهد که هر واحد نمادین با چه واحدهای دیگری هم‌نشین می‌شود و در چه ساخت‌هایی پدیدار می‌گردد. یکی از ویژگی‌های کلیدی محتوای زبانی این است که برخلاف محتوای مفهومی، دانش را تنها به شیوه فراسنجی¹ رمزگذاری می‌کند. البته این بدان معنا نیست که محتوای مفهومی دانش را فراسنج‌گذاری نمی‌کند چرا که فراسنج‌سازی یک صورت بسیار تقلیل‌گرایانه برای انتزاع است. اما نکته اینجاست که فراسنج‌های رمزگذاری‌شده توسط محتوای زبانی بسیاری از تفاوت‌ها و گوناگونی‌های موجود در تجربه‌های ادراکی را پوشیده و پنهان می‌سازند و این چنین آنها را به تعداد محدودی از فراسنج‌ها می‌کاهند و ساده‌سازی می‌کنند (ایوانز، 2010b). برای نمونه، مقوله زمان را می‌توان به شیوه‌های بسیاری بیان کرد مانند امروز، دیروز، اکنون، الان، هم‌اینک، فردا، روز بعد، این هفته، این ماه، امسال، پارسال، آبان، هفدهمین روز آبان و مانند آن. همه این عبارات‌های زبانی گوناگون در زبان فارسی، برای نمونه، در قالب دو فراسنج گذشته و غیرگذشته انتزاع‌سازی و بسته‌بندی می‌شوند. اما زبان فرانسه، برای نمونه، سه فراسنج گذشته، اکنون و آینده دارد.

نظریه موافق ساختار مفهومی و ساختار معنایی را در بنیاد از همدیگر جدا و متمایز می‌داند. ساختار مفهومی سطحی از بازنمود غیرزبانی است که از تجربه‌های حسی-حرکتی²، درون‌یافتی³ و ذهنیتی⁴ ما سرچشمه می‌گیرد. ساختار معنایی سطح زبان‌ویژه‌ای از بازنمایی است که در قطب معنایی در پیوند با واژه‌ها و دیگر ساخت‌های چندواژه‌ای رمزگذاری می‌گردد. این دو سطح در نظریه موافق به ترتیب مفهوم واژگانی و الگوی شناختی نامیده می‌شوند. مفاهیم واژگانی (یعنی واحدهای سازنده ساختار معنایی زبان-ویژه) امکان دسترسی به واحدهای سازنده ساختار مفهومی (یعنی الگوهای شناختی) را فراهم می‌کنند. در کاربرد واقعی زبان، مفهوم‌های واژگانی الگوهای شناختی‌ای که به آنها دسترسی پیدا می‌کنند را فعال می‌سازند، یعنی آنها محتوای رمزگذاری‌شده توسط الگوهای شناختی را همانندسازی⁵ می‌کنند (به مفهومی

1- parametric

2- sensory-motor experience

3- proprioception

4- subjective

5- simulation

که بارسالو 1999 به کار برده است). همانندسازی عبارت است از مرور ذهنی و بازفعال‌سازی حالت‌ها و تجربه‌های حسی و ذهنی و مفهوم‌سازی‌های جدید در ذهن. از این دید، زبان ابزاری برای بهره‌برداری از محتوای سامانه مفهومی است که در خدمت ایجاد ارتباط زبانی درمی‌آید. نظریه مواش روشی برای شناسایی واحدهای سازنده ساختار معنایی است که در پیوند با صورت‌های زبانی به ما می‌دهد. هر مفهوم واژگانی واحد سازنده‌ای از ساختار مفهومی است که رابطه قراردادی با صورت واجی دارد که رسانگر نامیده می‌شود. رسانگر می‌تواند یک واژه تنها، یک عبارت چندواژه‌ای یا یک قالب نحوی مانند ساخت دوگذا باشد (مانند NP1 VP NP2 NP3). از سوی دیگر مفهوم‌های واژگانی ممکن است با هم ترکیب شوند. این نظریه همچنین روشی برای شناسایی مفهوم‌های واژگانی جدا فراهم می‌کند و این کار را به کمک بررسی گرایش‌های گزینشی صوری و معنایی آنها انجام می‌دهد. یعنی فرض بر این است که در ساخت‌های دستوری گرایش‌های گزینشی‌ای وجود دارد که شیوه درهم‌آمیزی مفهوم‌های واژگانی را تعیین می‌کند و موضوع‌های معنایی که در این ساخت‌های دستوری وجود دارد را نیز می‌توان برای شناسایی مفهوم‌های واژگانی مجزا به کار برد (ایوانز، 2013).

2-2- معناسازی (ترکیب معنایی)¹

زبان چارچوبی را فراهم می‌کند که سبب آسان‌سازی ترکیب مفاهیم با هدف برقراری ارتباط می‌شود. درهم‌آمیزی این مفاهیم، همانندسازی‌های پیچیده‌ای را پدید می‌آورد که ماده اولیه اندیشه است. از این دیدگاه، زبان دارای ارزش افزوده است یعنی امکان کنترل و دست‌کاری سامانه مفهومی را فراهم می‌آورد (ایوانز، 2015a: 265). معنا به خودی خود ویژگی زبان نیست، بلکه تابعی از کاربرد زبان و نتیجه فرآیند معناسازی است. معناسازی را نباید بسته‌گشایی از اطلاعات ذخیره‌شده در ذهن دانست، بلکه فرآیندی است که در آن درهم‌آمیزی واحدهای واژگانی نیازمند دسترسی‌های گوناگون به دانش مفهومی است. این دسترسی از طریق مفهوم واژگانی انجام می‌گیرد که به نیمرخ الگوی شناختی متصل است. آن بخشی از نیمرخ الگوی شناختی واژه که در بافت کاربردی خاص فعال می‌شود، مشخصه اطلاعاتی² آن واژه نامیده می‌شود (ایوانز، 2007: 7). در فرآیند معناسازی هم بازنمود زبانی و هم بازنمود غیرزبانی دخیل‌اند که این دو به ترتیب در درون سامانه زبانی و سامانه مفهومی نهفته شده‌اند. بازنمود زبانی همان مفهوم واژگانی است و بازنمود غیرزبانی همان الگوی شناختی است (ایوانز، 2015b) که روی هم رفته بازنمود معنایی نامیده می‌شوند.

معنای واژه‌ها دارای ماهیت دگرگون‌شونده³ است زیرا معنا تنها در کاربرد زبان و کنش ارتباطی تحقق می‌یابد و در هر کاربرد، ارزش معنایی واژه‌ها کمابیش دستخوش دگرگونی ناشی از بافت می‌شود. ایوانز (2007: 10) میان معنا و بازنمود واژگانی تمایز می‌گذارد و بر این باور است که معنا یکی از ویژگی‌های پاره‌گفتار (یعنی یک مورد از کاربرد زبان در موقعیتی ویژه) است اما بازنمود واژگانی، انتزاعی ذهنی

1_

2- informational characterisation

3- protean

است که به عنوان بخشی از دانش زبانی فرد در ذهن او اندوخته شده است. وی معنای مربوط به پاره-گفتار را دریافت¹ نامیده است. پس دریافت‌ها وابسته به کاربرد زبان‌اند. معنا(یا به اصطلاح فنی‌تر، دریافت) نتیجه تفسیرهایی است که زبانور بر پایه مفهوم‌های واژگانی به کار رفته در پاره‌گفتار، شیوه ترکیب این مفهوم‌های واژگانی و راه‌های دسترسی² در میان نیمرخ‌های الگوی شناختی را که این مفهوم‌های واژگانی به آنها دسترسی دارند، در ذهن خود می‌آفریند(2007:12).

فرآیند معناسازی از طریق ترکیب مفاهیم واژگانی روی می‌دهد که خود شامل دو سازوکار است: (1) گزینش مفهوم واژگانی³ و (2) آمیزش⁴. در سازوکار نخست، بهترین و مناسب‌ترین مفهوم‌های واژگانی در پیوند با صورت واجی برگزیده می‌شود. چون سامانه زبانی، ساخته‌شده از واحدهای نمادین است، هر صورت واجی ممکن است با چندین مفهوم واژگانی در پیوند باشد، مانند واژه‌های چندمعنا. عوامل محدودکننده‌ای بر سازوکار گزینش حاکم است تا بتوان مناسب‌ترین مفهوم واژگانی را برگزید، یعنی آن مفهوم واژگانی که بیشترین تناسب را با مفهوم در حال ساخت از پاره‌گفتار داشته باشد. پس از اینکه مفهوم واژگانی مناسب برگزیده شد، باید با دیگر مفهوم‌های واژگانی موجود در پاره‌گفتار در هم آمیزد. اینجاست که دومین سازوکار فرایند ترکیب به کار می‌افتد، یعنی سازوکار آمیزش. برونداد فرایند آمیزش، دریافت است. این هدف به یاری دو گونه دانش به دست می‌آید یعنی محتوای زبانی و محتوای مفهومی. خود آمیزش دارای دو فرآیند است، درهم‌آمیزی مفهوم واژگانی⁵ و تفسیر⁶. در اولی داربست و چارچوبی برای فعال‌سازی محتوای مفهومی ایجاد می‌شود. فرآورده درهم‌آمیزی مفهوم واژگانی، واحد مرکب است که واحد مفهومی-واژگانی نامیده می‌شود. برونداد این فرایند ارزش معنایی⁷ است، یعنی مشخصه معنایی مربوط به واحد مفهومی-واژگانی. از این رو، نقش واحد مفهومی-واژگانی در فرآیند معناسازی نقش بسیار طرح‌واره‌ای و قالبی دارد. سپس واحد مفهومی-واژگانی به مرحله تفسیر راه می‌یابد. یعنی مفاهیم واژگانی فهرست‌باز در درون واحد مفهومی-واژگانی بخش‌هایی از محتوای مفهومی (ظرفیت معنایی) که به آن دسترسی دارند را فعال می‌کنند. آن بخشی از ظرفیت معنایی که فعال می‌شود توسط ماهیت ارزش معنایی مربوط به واحد مفهومی-واژگانی‌ای که مفهوم(های) واژگانی فهرست‌بسته بخشی از آن است، محدود می‌شود. یعنی، فرآیند تفسیر(همان فعال‌سازی محتوای مفهومی) توسط درهم‌آمیزی (همان بسته-گشایی محتوای زبانی) محدود می‌شود(ایوانز، 2010a).

سازوکارهای ترکیب معنایی با دو محدودیت روبرو هستند که در قالب دو اصل زیر ارائه گردیده است (ایوانز، 2013b: 43-44):

1- conception

2- access route

3- lexical concept selection

4- fusion

5- lexical concept integration

6- interpretation

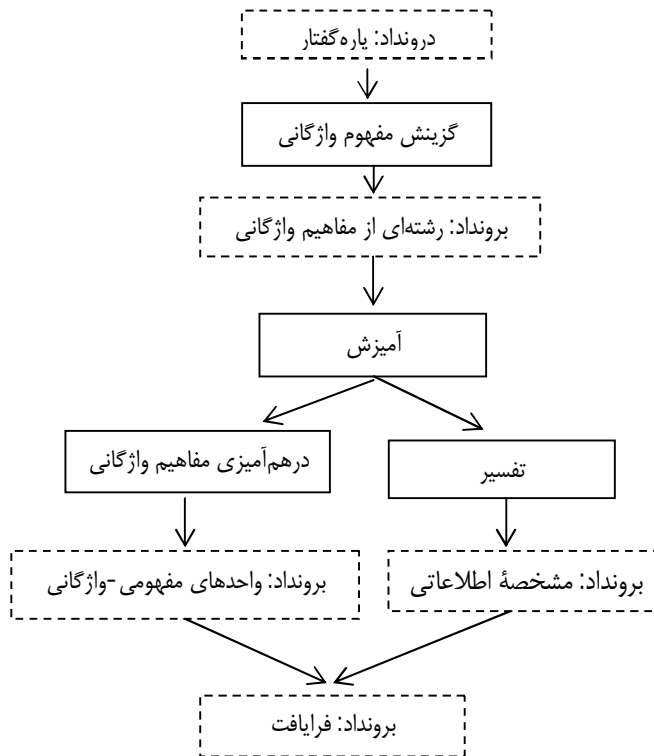
7- semantic value

الف) اصل پیوستگی مفهومی¹: انطباق میان یک یا چند الگوی شناختی متعلق به نیمرخ‌های الگوی شناختی مجزا هنگامی روی می‌دهد که محتوای مفهومی آنها با یکدیگر پیوستگی طرح‌واره‌ای مشترک داشته باشد. این اصل خود بر پایه اصل دیگری استوار است:

ب) اصل پیوستگی طرح‌واره‌ای²: محتوای مفهومی مربوط به موجودیت‌ها، شرکت‌کنندگان و روابط میان آنها باید در عملیات آمیزش با یکدیگر پیوستگی داشته باشند.

این دو اصل تضمین می‌کنند که تطابق تنها میان الگوهای شناختی متعلق به نیمرخ‌های الگوی شناختی متفاوت (که دسترسی به آنها توسط مفاهیم واژگانی متفاوت انجام می‌گیرد) روی می‌دهد و این الگوهای شناختی باید با هم پیوستگی داشته باشند.

شکل زیر نشان‌دهنده فرآیند معناسازی (یا ترکیب معنایی³) در نظریه مواش است. در این نمودار، مستطیل‌های نقطه‌چین برون‌دادها و درون‌دادهای هر فرآیند را نشان می‌دهند.



شکل 5 - فرآیندهای ترکیب معنایی در نظریه مواش (ایوانز، 2009b: 267)

¹-Principle of Conceptual Coherence

²- Principle of Schematic Coherence

³- semantic composition

2-3- تفسیر

در هر واحد واژگانی-مفهومی، که برونداد فرآیند درهم‌آمیزی مفاهیم واژگانی است، تنها مفاهیم واژگانی فهرست‌باز قابل تفسیرند. در نتیجه تفسیر، مفاهیم واژگانی فهرست‌باز به یک مشخصه اطلاعاتی دست می‌یابند که تفسیر معنایی و نتیجه همانندسازی است. همانندسازی رایانش کلی است که مغز جهت انجام فعالیت‌های مربوط به سامانه مفهومی کاملاً کارکردی (مانند مفهومی‌سازی، استنباط، گزینش، مقوله‌بندی و ...) آن را اجرا می‌کند. مفاهیم واژگانی به الگوهای شناختی دسترسی دارند و هر مفهوم واژگانی فهرست‌باز معمولاً به گستره‌های خاصی در سامانه مفهومی (یعنی الگوهای شناختی خاصی) متصل است که آن را گستره‌های اتصال¹ می‌نامیم. همه گستره‌های اتصال که مفهوم واژگانی دسترسی به آنها را فراهم می‌کند را جایگاه دسترسی² می‌گوییم. در نظریه مواش فرض بر این است که جایگاه دسترسی هر مفهوم واژگانی فهرست‌باز، یکتا است. الگوهای شناختی‌ای که مفهوم واژگانی به آنها دسترسی دارد، با دیگر الگوهای شناختی پیوند خورده‌اند. مجموعه همه الگوهای شناختی که مستقیماً در دسترس مفهوم واژگانی است و نیز دیگر الگوهای شناختی که در دسترس غیرمستقیم آن مفهوم واژگانی است نیمرخ الگوی شناختی³ نامیده می‌شود (ایوانز، 2013b: 41).

همانندسازی از طریق فعال‌سازی بخشی از ظرفیت معنایی انجام می‌گیرد که مفاهیم واژگانی موجود در پاره‌گفتار دسترسی به آنها را فراهم کرده است. اگر در یک واحد واژگانی - مفهومی دو یا چند مفهوم واژگانی فهرست‌باز داشته باشیم آنگاه همه این مفاهیم واژگانی به طور همزمان تفسیر می‌شوند که در این صورت فرآیند انطباق⁴ تفسیر مفاهیم واژگانی را محدود می‌کند. هدف از فرآیند انطباق این است که اطمینان یابیم مشخصه اطلاعاتی به دست آمده دارای پیوستگی است یعنی الگوهای شناختی فعال شده در آن از پیوستگی و سازگاری برخوردار است. از این رو، در فرآیند معناسازی هر مفهوم واژگانی باید به گونه‌ای تفسیر شود که با دیگر مفهومی‌های واژگانی موجود در پاره‌گفتار سازگار باشد.

به طور خلاصه، تفسیر یعنی فعال‌سازی بخشی از نیمرخ الگوی شناختی که به کمک راه دسترسی⁵ ممکن می‌شود. برای روشن شدن مطلب نمونه‌ای از شیوه معناسازی در نظریه مواش را بررسی می‌کنیم. در شکل بعد، مفهوم واژگانی [فرانسه] با چندین الگوی شناختی در پیوند است. هر الگوی شناختی، پیکره‌ای ساختارمند از دانش است که خود می‌تواند با الگوهای شناختی دیگری در ارتباط باشد. سه الگوی شناختی «مقصد گردشگری»، «دولت ملت» و «سرزمین جغرافیایی» الگوهای شناختی نخستین - اند که دسترسی به آنها مستقیم است و این سه در مجموع نیمرخ الگوی شناختی نخستین برای [فرانسه] است. دیگر الگوهای شناختی که دسترسی به آنها غیرمستقیم است، الگوهای شناختی دومین است و

¹ - association area

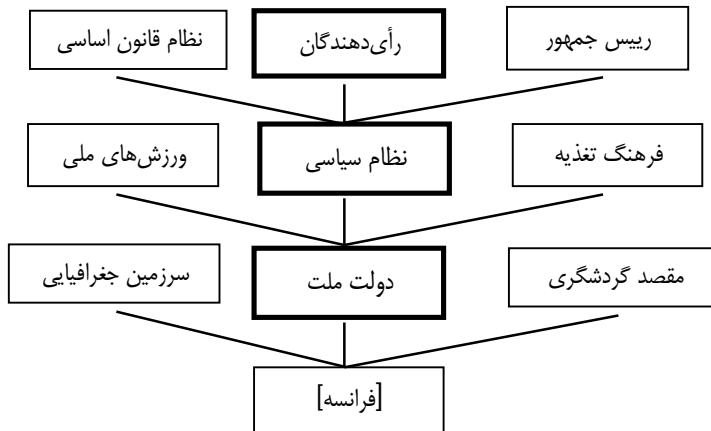
² - access site

³ - cognitive model profile

⁴ - matching

⁵ - access route

مجموع آنها نیمرخ الگوی شناختی دومین را برای [فرانسه] تشکیل می‌دهد. همه این اطلاعاتی که از طریق الگوهای شناختی به واژه «فرانسه» مربوط می‌شود، ظرفیت معنایی آن نام دارد.



شکل 6- راه دسترسی فعال شده در تفسیر مفهوم واژگانی [FRANCE] در پاره‌گفتار (3) (ایوانز، 2015b: 364)

اکنون شیوه معناسازی و تفسیر را برای پاره‌گفتار زیر بررسی می‌کنیم:

3) France voted against the EU constitution in the 2005 referendum.
(ایوانز، 2015b: 363)

تفسیر پاره‌گفتار بالا نیازمند آن است که راه دسترسی در میان نیمرخ الگوی شناختی واژه «فرانسه» به وجود آید به گونه‌ای که با دیگر مفاهیم واژگانی در پیوند با دیگر واحدهای زبانی موجود در پاره‌گفتار سازگار و هماهنگ باشد. یعنی اینکه کدام الگوهای شناختی فعال شوند، بستگی به عوامل بافتی پاره‌گفتار دارد. در این مثال، تفسیر واژه «فرانسه» با فعال‌سازی الگوهای شناختی که در نمودار به صورت پرننگ نشان داده شده‌اند، امکان‌پذیر می‌شود.

3- کاربردها

در بخش پیشین مهم‌ترین مفاهیم بنیادین نظریه مواش بیان و شیوه معناسازی در این نظریه بررسی شد. در ادامه کاربرد نظریه مواش در تبیین برخی از پرسمان‌های رایج در زبان‌شناسی شناختی به اختصار مرور خواهد شد. افزون بر خود ایوانز که کارایی نظریه مواش را در بررسی استعاره و مجاز (2010a، 2013a)، مفهوم زمان (2013b)، مفهوم «حالت» حروف اضافه (2010b) و نیز چندمعنایی (2015b)

محک زده، رد¹ (2014) نیز در چارچوب این نظریه استعاره و مجاز را در کاربرد فعل «to show» انگلیسی بررسی کرده است.

3-1- زبان آرایه‌ای در نظریه مواش

ایوانز (2010a، 2013b: 190-214) تفاوت میان زبان لفظی² و زبان آرایه‌ای³ را به کمک تمایز میان نیمرخ الگوی شناختی نخستین و دومین تبیین می‌کند. بدین صورت که در درک زبان لفظی، بخش‌هایی از نیمرخ الگوهای شناختی نخستین فعال می‌شوند و دریافت حاصل می‌شود، اما در درک زبان آرایه‌ای بخش‌هایی از نیمرخ الگوهای شناختی دومین فعال می‌شوند و معنا بدست می‌آید. البته وی دو عامل دیگر را نیز در فهم زبان دخیل می‌داند: برجستگی⁴ و پیچیدگی⁵. برجستگی به این معنا است که مفهوم واژگانی تا چه اندازه در ژرفای حافظه معنایی ما نهادینه شده است. پیچیدگی یعنی طول راه دسترسی در میان نیمرخ الگوی شناختی. هرچه راه دسترسی طولانی‌تر باشد شمار الگوهای شناختی که باید فعال شوند بیشتر خواهد بود و از این رو فرآیند درک پیچیده‌تر می‌شود. در نظریه مواش زبان لفظی و زبان آرایه‌ای در دو سر یک پیوستار قرار دارند (برای آشنایی با جزئیات شیوه تبیین زبان آرایه‌ای در نظریه مواش بنگرید به ایوانز، 2010a و 2013a و 2013b).

3-2- چندمعنایی در نظریه مواش

ایوانز (2015c) چندمعنایی را بر سه گونه چندمعنایی مفهومی⁶، چندمعنایی واژگانی⁷ و چندمعنایی بیناواژگانی⁸ تقسیم کرده و به تبیین آنها در چارچوب نظریه مواش پرداخته است. چندمعنایی مفهومی ریشه در دانش غیرزبانی دارد که دسترسی به آن توسط واژه‌ها فراهم می‌شود. چندمعنایی واژگانی هنگامی است که یک صورت زبانی با چندین معنای ناهمگون اما مرتبط با هم، در پیوند باشد. چندمعنایی بیناواژگانی ناشی از واژه‌های مجزا است که دست‌کم در یک مفهوم با هم اشتراک دارند (برای آشنایی با شیوه تبیین چندمعنایی در نظریه مواش بنگرید به ایوانز، 2015b و 2015c).

4- نقدها

همان‌گونه که کیلمان⁹ (2012) می‌گوید، گرچه نظریه مواش رویکرد معنایی دارد، اما در آن از یافته‌های کلیدی رویکردهای شناختی به دستور زبان نیز بهره برده شده است. ایوانز بر تاثیرپذیری از دستور

¹-Reda, G.

²- literal language

³- figurative language

⁴- saliency

⁵- complexity

⁶- conceptual polysemy

⁷- lexical polysemy

⁸- inter-lexical polysemy

⁹- Kielmann, K.

شناختی لانگاکر و دستور ساخت‌مند کرافت اذعان می‌کند و نظریه خود را «الگوی معناگرا از دستور زبان» می‌داند. برجسته‌ترین تفاوت این نظریه با دیگر رویکردهای شناختی، تمایزی است که میان سامانه زبانی و سامانه مفهومی وجود دارد و این تمایز به کمک ابزارهای نظری مفهوم واژگانی و الگوی شناختی نشان داده می‌شود.

کیلمان (2012) نظریه مواش را رویکرد نوین ارزشمند و روشن‌بینانه به پرسمان گوناگونی معنایی در درک و تولید زبان و نیز در فهم زبان آرایه‌ای می‌داند اما نقدهایی هم بر این نظریه دارد. یکی از این نقدها به تمایز میان الگوهای شناختی نخستین و دومین برمی‌گردد. «الگوهای شناختی نخستین و دومین را با چه معیارها و ویژگی‌هایی می‌توان از هم بازشناخت؟» ایوانز (2009b) معتقد است که الگوهای شناختی ساختارهای دانش چندوجهی¹ و ساخته‌شده از حالت‌های ذهنی و ادراکی ذخیره‌شده (در مغز) اند. بر این پایه، از آنجا که همه آدمیان جهان را به شیوه‌های گوناگونی درک می‌کنند، پس الگوهای شناختی نخستین و دومین برای افراد مختلف یکسان نیستند. البته خود ایوانز (2015b: 364) یکی از مزیت‌های تفاوت میان الگوهای شناختی نخستین و دومین را کارایی آن در تبیین زبان آرایه‌ای و استعاره‌ای می‌داند و در این راستا از این ابزارهای مفهومی بهره می‌برد (برای نمونه، بنگرید به ایوانز 2015b، 2015c و 2013a).

نقد دیگر کیلمان (2012) این است که ایوانز تأکید بسیاری بر سازوکارهای نظری دارد اما نمی‌کوشد برای گفته‌های خود پشتوانه تجربی و آزمایشی بیاورد. ایوانز از یک سو می‌گوید که مواش نظریه روان-شناختی زبان نیست که بتواند پیرامون جزئیات پردازش زبان پیش‌بینی داشته باشد، اما از سوی دیگر نظریه خود را به‌عنوان چارچوب پژوهشی برای روان‌شناسان زبان می‌نامد که می‌توانند بر روی آن آزمایش‌های تجربی انجام دهند. کیلمان این سخن را تناقض‌آمیز می‌داند و می‌گوید نظریه علمی باید بتواند پیش‌بینی‌هایی درباره نتایج آزمایش‌های تجربی ارائه دهد. اگر فرضیه‌ها و پیش‌بینی‌های یک نظریه آزمون‌پذیر و قابل راستی‌آزمایی نباشند، نظریه غیرعلمی خواهد بود.

تیلور² (2010) نیز در نقد کتاب «واژه‌ها چگونه معنا می‌دهند: مفاهیم واژگانی، الگوهای شناختی و معناسازی» (ایوانز، 2009b) نقدهایی را متوجه نظریه مواش کرده است. وی می‌گوید رویکرد ایوانز یکی از رویکردهای بنیادگرا است که می‌کوشد همه دانش مفهومی را از سامانه زبان کنار بگذارد و بر این دیدگاه است که دانش مفهومی تنها (توسط مفهوم‌های واژگانی) دسترسی‌پذیر است و در خود مفهوم‌های واژگانی نهفته نیست، اما چگونگی این دسترسی را به خوبی بیان نمی‌کند. ایراد دیگری که تیلور وارد می‌کند این است که ایوانز از داده‌های بسیار محدودی برای تشریح کار خود بهره برده است و داده‌هایی که در کتاب برای تشریح موضوع آورده شده‌اند همگی ساختگی‌اند و نه پیکره‌ای. افزون بر این، شمار اندکی جمله نمونه (که ایوانز آنها را پاره‌گفتار می‌خواند) در سرتاسر کتاب بازگویی و تکرار شده‌اند، به

¹ - multimodal knowledge

² - Taylor, J. R.

گونه‌ای که کمی داده‌ها گاهی به تعمیم‌های نادرست می‌انجامد. تیلور همچنین این پرسش را مطرح می‌کند که فایده این همه پافشاری ایوانز بر جداسازی دانش مفهومی از دانش زبانی چیست در حالی که سازوکارهای اصلی نظریه مواش در درک و تفسیر مفهومی بر پایه این تمایز و جدایی نهاده نشده‌اند. نقدهای کیلمان (2012) و تیلور (2010) هر دو به نخستین کتابی که ایوانز در تشریح نظریه خود نوشته وارد گردیده است، حال آنکه ایوانز پس از آن، کتاب‌ها و مقاله‌های دیگری در تشریح و تکمیل نظریه خود نوشته است و همان‌گونه که در بخش پیشین نیز گفتیم، این نظریه را در تبیین برخی از پرسمان‌های رایج در زبان‌شناسی شناختی (همانند استعاره، مجاز، زمان، حروف اضافه و چندمعنایی) به کار برده و کارایی آن را نشان داده است. از این رو، نقد نظریه مواش نیازمند آن است که همه کارهای ایوانز در این زمینه مورد ارزیابی قرار گیرد و پیشرفت‌های این نظریه نادیده گرفته نشود. نظریه مواش در زمینه معناشناسی نظریه‌ای نوآورانه و امیدوارکننده است اما چنین می‌نماید که این نظریه باید در معرض آزمون‌های تجربی قرار گیرد و با داده‌های پیکره‌بنیاد محک زده شود تا بتواند عیار راستین خود را نشان دهد.

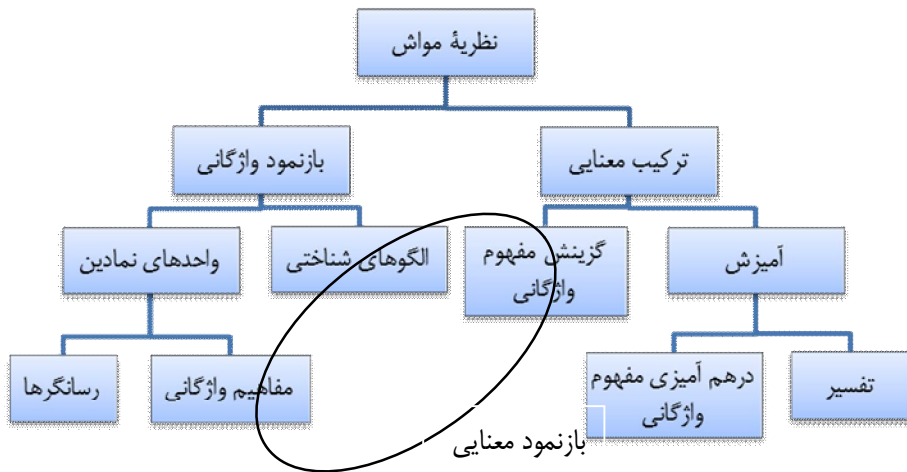
5- جمع‌بندی

نظریه مواش الگویی برای بازنمایی معنایی و ترکیب معنایی در درک زبان ارائه می‌دهد. در این نظریه ماهیت واحدهای نمادین زبان و به ویژه ساختار معنایی، بازنمایی‌های مفهومی و سازوکارهای ترکیب-پذیری که به برهم‌کنش میان بازنمایی معنایی و بازنمایی مفهومی می‌انجامد، الگوسازی می‌گردد. نظریه مواش نظریه معنایی شناختگر است که هدف آن بررسی ماهیت معنا، معناسازی و رابطه میان زبان و اندیشه لفظی و آرایه‌ای است. این نظریه نظریه دستوری نیز محسوب می‌شود زیرا به معناشناسی دستور زبان، هم از طریق بازنمایی واژگانی و هم شیوه آمیزش واژه‌ها در ساخت واحدهای زبانی بزرگ‌تر هم می‌پردازد. نظریه مواش از دستور شناختی لانگاکر (برای نمونه، 1987) و دستور ساخت شناختی گلدبرگ (برای نمونه، 2006) اثر پذیرفته اما همچنان که خود ایوانز (2009b: 340) تاکید می‌کند، این نظریه رقیب این دو نظریه و نیز نظریه‌هایی همچون نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (برای نمونه، 1980) و نظریه درهم‌آمیزی مفهومی¹ فوکونیه² و ترنر³ (برای نمونه، 2002) نیست بلکه تکمیل‌کننده آنها است. در شکل زیر انگاره کلی نظریه مواش نشان داده شده است.

¹ - conceptual blending

² - Fauconnier, G.

³ - Turner, M.



شکل 7- انکاره کلی نظریه مواش (ایوانز، 2009b: 75)

منابع

- Barsalou, L. W. (1999). "Perceptual Symbol Systems". *Behavioural and Brain Sciences*, 22: 577-660.
- Barsalou, L. W. (2008). "Grounded Cognition". *Annual Review of Psychology*, 59: 617-645.
- Croft, W.(2000). *Explaining Language Change: An Evolutionary Approach*. London: Longman.
- Evans, V.(2006). "Lexical Concepts, Cognitive Models and Meaning-Construction". *Cognitive Linguistics*, 17 (4): 491-534.
- Evans, V.(2007). "Towards a Cognitive Compositional Semantics: an Overview of LCCM Theory". In U. Magnusson, H. Kardela and A. Glaz (eds.), *Further Insights into Semantics and Lexicography* (pp. 11-42). Lublin, Poland: Wydawnictwo UMCS.
- Evans, V.(2009a). "Semantic Representation in LCCM Theory". In V. Evans and S. Pourcel (eds.), *New Directions in Cognitive Linguistics* (pp. 27-55). Amsterdam: John Benjamins.

- Evans, V.(2009b). *How Words Mean: Lexical Concepts, Cognitive Models and Meaning Construction*. Oxford: Oxford University Press.
- Evans, V.(2010a). “Figurative Language Understanding in LCCM Theory”. *Cognitive Linguistics* 21-4: 601-662.
- Evans, V.(2010b). “From the Spatial to the Non-Spatial: The ‘State’ Lexical Concepts of in, on and at”. In V. Evans and P. Chilton (eds.), *Language, Cognition and Space: The State of the Art and new Directions* (pp. 215-248). London: Equinox Publishing.
- Evans, V.(2013a). “Metaphor, Lexical Concepts and Figurative Meaning Construction”. *Cognitive Semiotics* 5(1-2): 73-107.
- Evans, V.(2013b). *Language and Time: A Cognitive Linguistics Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, V.(2014). “Cognitive Linguistics”. In S. Chipman (Ed.), *the Oxford Handbook of Cognitive Science*. Oxford: Oxford University Press.
- Evans, V.(2015a). “What's in a Concept? Analog Versus Parametric Concepts in LCCM Theory”. In E. Margolis and S. Laurence (Eds.), *The Conceptual Mind: New Directions in the Study of Concepts* (pp. 251-290). MA: MIT Press.
- Evans, V.(2015b). “Conceptual vs. Inter-Lexical Polysemy: An LCCM Theory Approach”. In A. A. Kibrik and A. D. Koshelev (eds.), *Language and Thought: Contemporary Cognitive Linguistics* (pp. 355-387). Moscow: Languages of Slavic Culture.
- Evans, V.(2015c). “A Unified Account of Polysemy within LCCM Theory”. *Lingua*, 157: 100-123.
- Fauconnier, G. and Mark Turner (2002). *The Way We Think: Conceptual Blending And The Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Books.
- Fillmore, Ch.(1985). “Frames and the Semantics of Understanding”. *Quaderns di Semanticu*, 6: 222—254.
- Goldberg, A. E. (1995). *Constrictions: A Construction Approach to Argument Structure*. Chicago: University of Chicago Press.

- Goldberg, A. E. (2006). *Constructions at Work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford: Oxford University Press.
- Kielmann, K.(2012). “LCCM Theory – A Protean Approach to Word Meaning”. *Journal of Literary Theory*. downloadable on <http://www.jltonline.de/index.php/reviews/article/view/503/1354>.
- Lakoff, G. and Mark Johnson (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar (Volume I)*. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2000). “A Dynamic Usage-Based Model”. In M. Barlow and S. Kemmer (eds), *Usage-based Models of Language* (pp.1–64). Stanford, CA: CSLI Publications.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Reda, Gh.(2014). “The Use of the Verb to Show: A Non-Linear Continuum of Meanings”. *Journal of Cognitive Science*, 15: 187-219.
- Taylor, J. R. (2010). “Review of Vyvyan Evans, *How Words Mean: Lexical Concepts, Cognitive Models, and Meaning Construction*. Oxford: Oxford University Press, 2009. Pp. xv+377”. *Linguistics*, 46 (2). Cambridge University press. Pp. 503-508.
- Tomasello, M.(2003). *Constructing a Language: A Usage-Based Theory of Language Acquisition*. Harvard: Harvard University Press.

سید (س) ارف
